

بیش از این برده است

در کش از جام حسن او می عشق
پیشش روش بیفت عاشق مست

که برده در درون پرده کس
که در میان کی نقش برده در دست
منش بیغم چونک
از زبان
کو بگو مصلحت
بسیار این چندی
بیره بیرون بیخیم
کدام
وی عشق را نوی سماع
کاسته و همک الباقی
کری عشق را تو سماعی
کاش عشق همک الباقی
تقطه از نقش او بام
طو کشت آشکاره نظام
آن کی کند کوه امکان
بود و طلت عدم پنهان
هم کلان با او کبرنگ
هم در اوقات او کسان
سینه او ساق سبیل
لاله او معانی حیان
زود و اعتدال باد بهار
نزد و اعتدال طبع جوان
ناگهان آفتاب صبح
سخت از عشق از زبان
سرازم و عشق یافت
هرگز از نام خود نماند
هر که در کمال بیخوار
ویر و دلجو حال او جوان
بی برکتان نیز بود
رو چو جان و نظر از باکان

بهره از این کار او بر تار
بهره از این برده است

کری عشق را تو سماعی
کاسته و همک الباقی
نشد و عشق او شکر بود
زود و پاره در قضای نمود
سرد و چشم خود انکار کشید
ملکه از عهد نایب ار کشید
بیر از نقد زلف سلطنت
بیک از نظم سبب غایب بود
غمزه از نقل ما نشان فرمود
ساخت از این بیخیم خوشه
کرد این را بیخیم خوشه
ساقی و زلم شوی در داد
هوشم از سرش تو بر برد
آن جهان بیخیم خوشه
کرد این را بیخیم خوشه

Copyrighting Saudi University

همه از تو شد بدید لطیف ضمیر
همه را تو بدین ترانه زبان
کری عشق را تو سماعی
کاسته و همک الباقی
ای سیر برده عمر و رنگ و در
عنازین یکت دور و دور
هر که تم دوی دور بجاکشت
بیر همان بر کویت دور و دور
خوشه کوه از عجا لاتت
چون فتادی خاک را از جو
که مقام عشق نیست ترا
بقالات ما شقان لکر
جان ز کرم کرم بام بدل
ز قریه ز کرم کرم کرم
آن بی بار چو کرم کرم
جام عشق و کرم کرم
دو فقه تو بر کرم کرم
خوبی از کرم کرم کرم
پیش از کرم کرم کرم
کای خانه از کرم کرم
خوشه از کرم کرم کرم
خوشه از کرم کرم کرم

حدیث خود شوق
کم کشید بیوت غیرت ز ارم
کری عشق را تو سماعی
کاسته و همک الباقی
کاسه شکر و همک الباقی
نهمین قیامت و نعت همک الباقی
طرح بر سرش کرم کرم
آن ازین گفت کرم کرم
سرت قصه از این کرم کرم
بلکه از اول و اول و اول
عقل اینجا عقل و عقل
راه وحدت پای عشق
که بود عالم ازین عقل معبر
در صحن قنارش بیخیم
دو از اندیشه ازین و دخول
دوش آینه بخت اور
که ازنگ هوای عقل
و اندران آینه بیخیم
خالی از وهم اتحاد و بلول